

حجام و طغاری نیز گفته. خان آرزو در سراج بر زبیل و کبیه حجام و سر تراش قانع مؤلف عرض کند که
سم جامد فارسی زبان است و ازینکه صاحبان ناصری و سروری صراحت کاف نگروه اند ما این
را بهر دو مقام قائم کرده ایم و تکمیل این بر تنگ می آید (۱ و ۲) و در چپو نامندوق یا کبیه بند
چس من عطار عطر کی شیشیان رکتی من یا حجام ایسا سامان. دکن من حجام کی دبوچی کتتے من نوشت

تنگ که بقول برهان بفتح اول و ثانی بر وزن انکه بتنگ می فرماید که در بعضی از نسخ بیای فارسی
(۱) طبله گمان دران گذارند و (۲) تنور نان هم نوشته اند و برین تقدیر هر سه لغت بیای فارسی
پزی را هم گفته اند و (۳) ظرفی را نیز گفته اند که غده خواهد بود و مؤلف عرض کند که بعضی محققین این
وران کنند صاحب جهانگیری بر طبله نان قانع. بحاف فارسی هم آورده اند که بجایش می آید و این
صاحب سروری بر بعضی تنور نان قناعت کرده اختلاف کاف در هر سه لغت است معنی تنگ و
(حکیم سوزنی) منت از خلق بهرمان چیرم تنکو و تنگ و همچنین اختلاف حرف دوم هم در سراج
و که جهان چون تنگ نان است به خان آرزو که بعضی موعده گفته اند و بعضی بیای فارسی بیای
در سراج گوید که تحقیق آنست که اصل این تنگ یکی ازین اصل است و دیگری بدلتش که موجد و بسا
است بیای نسبت و رآخرش زیاده کرده اند پس فارسی و کاف عربی به فارسی و برعکس این تبدیل
تنگ آنچه مانا باشد بتنگ معنی طبق نان یا مثل مندر می یابد و قیاس آنست که این هر سه لغت بیای
وزبیل که مان دران کنند و هم چنین کبیه حجام فارسی دوم و کاف فارسی آخر اصل باشد و معنی
و سر تراش می تواند که با محض زائد باشد از عالم حقیقی این ظرف عام مثل طبله و طبق و امثال آن
خان و خانه پس تنگ و تنگه یکی بود و تنگ و تنگه و دیگر همه معانی آن مجازش و بوجه زیادتی و او

<p>نسبت وهای هوز نسبت یا های زائده هر قدر لغت که در معنی شد قرن قیاس (ار و و) (ار و و) (ار و و) رکبته کا طرف - مذکر (۲) تنور - مذکر (۳) غده رکبته کا طرف - مذکر - تبنگ بقول سروری بکاف فارسی همان ووف (ابن یسین ۵) برای بزم غلامان اوز هاله ماه ۶ بنا و ده کاسه شربت فضا میان تبنگ و (ول ۵) در صد قرن شانم لیکن بگاه نهر من کوس خسرو انم و ایشان و ف تبنگ ۶ - مؤلف عرض کند که ما بقول دیگر محققین این بکاف فارسی بر تبنگ هم کرده ایم که بکاف عربی گذشت (ار و و) دکیو تبنگ - تبنگو بقول برهان (۱۱) زنبیل و سید و طغاری بکاف عربی - و صندوق و کیسه عطاران و سر تراشان و (۲۱) جایکه اصناف اهل حرفت زر فروخت اسباب و ران نهندی فرماید که بابای فارسی هم درست است و تبنگوی بیای حقی هم آمده که سبکی صاحب محیط بر تبنگ که و تبن کعبه اشاره از خرنی</p>	<p>برای مان گذاشتن با فذ و صندوق رخت و اسباب را هم گویند صاحب رشیدی هم ذکر این لغت بکاف فارسی کرده و همان سند فخری را نقل کرده که بر تبنگو بکاف عربی گذشت مؤلف عرض کند که ما بر تبنگ به کاف عربی و های هوز این بیان کرده ایم و صراحت معنی بر تبنگو به کاف تازی گذشت (ار و و) دکیو تبنگو - تبنگ بقول جاس طیبه مان و طرف غده و تنور مان پزی صاحب رشیدی ذکر این کرده و از سوزنی سندی که بر تبنگ به کاف تازی گذشت و اینجا هم نقل کرده مؤلف عرض کند که ما این همدرا بنجایان کرده ایم (ار و و) دکیو تبنگو بقول برهان (۱۱) زنبیل و سید و طغاری بکاف عربی - و سر تراشان و (۲۱) تبن کل اصطلاح - بقول برهان کبیر اول و ثالث رتبی باشد که بعربی آن را از خرن گویند و بهترین آن گلی است و خلال ماسونی همانست صاحب محیط بر تبنگ که و تبن کعبه اشاره از خرنی</p>
--	---

و بر او خرمی فرماید که اسم یونانی است و گویند تا ز ^{بی} خشایش محروفه نبات آن باشا نهی بسیار و در ^{صنغ} مو	و یونانی افریدیوس نیز گویند و بسریانی سجس و برو ^{می} گرم می روید بقول شیخ گرم و خشک در ورم ^م
سجیس و بصری قن مکه و بهندی مرچیا گنده و گندیل ^ک در بیج آن قنن شدید تر تملطیف و تلمین و ان ^ج	در آج هنس و کند سراج و روب لشن و کند سجیس ^و و تخم شیخ در آن است نافع نرف الدم و منافع بسیار ^{دارد}
کنقول و سوندین و روس و سور یا گویند و آن از ^{انج} مولف بعضی کند که مرکب تبیینی است (ارو) و کثیر ^{است}	

بوراک بقول برهان و جامع بفتح اول و ثانی بو اور رسیده در ای بی نقطه بالف کشیده و بجاف زده (۱) طبلی باشد کوچک که فرار جان بجهت رسانیدن جانوران از گشت زار نوازند و (۲) دف و دائره رانیه گویند و (۳) یعنی غربال هم آمده و (۴) طبقی باشد پهن بزرگ از چوب ساخته که بقالان اجناس و نان و ایان نان در آن نهند (مولوی معنوی ^ط) پیش او چه بود بوراک قوئل که کشد او طبیل سلطان هست کفعل با صاحب جهانگیری بذر معنی اول و سوم گوید که (۵) یعنی قالب هم که معنی اول تنگ است صاحب سروری بذر معنی اول نسبت معنی دوم گوید که در تحفه بتوران ^م موحد هم آمده و فرماید که تقدیم فوقانی اصح است و می طراز و که در یکی از نسخ (۶) نام کفچه دراز دسته که حلوانیان و بقالان نیز دارند و ذکر معنی سوم و چهارم هم فرموده گوید که (۷) ظرفی که زبان ریسمان در آن گذارند صاحب نامری بذر معنی اول تا چهارم می نویسد که این لغت در اصل تبیره بجاف تصغیر است خان آرزو در سراج گوید که بجاف تازی (۸) فی که در ایشان نوازند و بذر معنی اول و سوم و چهارم فرماید که به تقدیم موحد گذشته و ظاهر آن تصحیف است یا قلب اگر به ثبوت رسد و بجوانه قوی و ذکر معنی سوم کرده گوید که اگر چه محل برین معنی توان کرد اما از ظاهر شعر است و ان چنین

معلوم می شود کہ وف است چنانکہ (عبارہ ۱۵) یادکنی ہیچکے از روزگار خوشترین ما تو بتوراک کی بدست
 و من کی بر بڑ بیچکے صاحب رشیدی بذکر معنی اول و سوم و چہارم و ہشتم این را ہفتم اول و دوم
 نوشتہ مؤلف عرض کند کہ اصل این (تنبورک) بود یعنی تنبور خوردن و نون حذف شد و برای سہولت
 تلفظ الف بعد را می مہلہ زیادہ کردند معنی اول اصل است و دیگر مہلہ معانی مجاز آن و معنی ہشتم
 مجاز مجاز متعلق بہ معنی سوم کہ این قسم کفچہ ہم مثل غزال می باشد و برای معنی ہشتم طالب سندی باشیم
 و اگر بدست آید آن را ہم مجاز و انیم و آنچه بود خدہ اول گذشتہ است ما ہمدرا نجا اشارہ معنی اول
 این کردہ ایم و قلب بعض دانستہ ایم (ارو) (۱۱) و طبلہ کوچک - نگر - جوکاشکار کھیون
 میں بجائے میں تاکہ جانور اس کی آواز سے ڈر کر بھاگ جائیں (۱۲) ڈھول - نگر (۱۳) غزال - موٹ
 بقول آصفیہ - چھلنی - دیکھو پرویزن اور اردو نیز (۱۴) طبق - نگر - (۱۵) قالب - نگر - دیکھو پیمانہ کے تیرے
 معنی (۱۶) کفگیر - موٹ - دیکھو آرون (۱۷) وہ طرف جس میں عورتیں تاکارکھا کرتی ہیں - نگر
 در اندر - موٹ - بقول آصفیہ - بانسری - بانسلی اوزیر (۱۸) شعلہ آواز سے جھڑتی جو میں چٹاریا
 نے بنائی تو نے کیا منقار موسیقار کی

توبوک بقول برہان و جامع بفتح اول و منہ ثانی و سکون واو و کاف (۱) طبقی باشد یعنی مرادف معنی
 چہارم تنبورک و (۲) نام قلعہ در کنار قلم کہ حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم از کفار گرفت
 صاحب جہانگیری (۳) یعنی قالب گفتہ (شمس فخری ۱۵) خاک بر تارک و دوات قلم و حیداد تہ و دو
 و توبوک صاحب رشیدی بر معنی اول قانع و شد شمس فخری را متعلق بدو کند صاحب سروری نیز
 خان آرزو در سراج بر معنی اول قانع مؤلف عرض کند کہ ہمیں لغت بہ تقدیم سوئدہ یعنی اول

و با سمد را بنا اشارت این کرده ایم که قلب معنی است و نسبت وجه تسمیه معنی دوم هیچ مستحق نشد که علم است و معنی سوم را تسامح جهانگیری و انیم که در اشارت به بتوراک واقع شد (ار و و) (د ا ا) بلس - مذکر (۲) ایک قلعه کا نام جو سمندر کے کنارے واقع ہے۔ مذکر۔

تپوہ | بقول مؤید بجواز ادات بہان تباہ کہ گذشت سنیش و درینجا ہر دو سند بالامتثل معنی دوم مؤلف عرض کند کہ معاصرین عجم و دیگر محققین تباہ باشد (ار و و) دکیو تباہ۔ اہل زبان و زبان دان ازین ساکت اند اگر سبہرہ | بقول بہان و جهانگیری و جامع و رشیدی استعمال بدست آید تو انیم این را بمبدل تباہ بارای قرشت بر وزن طبقہ گوشت نرم و نازک گیریم چنانکہ تاغ و توغ (ار و و) دکیو تباہ مؤلف عرض کند کہ اسم جامع فارسی زبان و نیم کے دوسرے معنی۔

تپہ | بقول بزبان و جامع و سروری مختلف تباہ و این را تسلیم کنیم (ار و و) دکیو تباہ چہ۔ و تباہ چہ باشد صاحبان جهانگیری و سراج این را **تپ یا وہ** | اصطلاح۔ خان آرزو در سراج رامروف تباہ چہ گویند کہ گوشت نرم و نازک قر باید کہ در بہان یکایمی بای ایچد یعنی (تپ با وہ) است (شیخ سعدی ۵) تپہ گرد و آن مملکت بای حلی ہم نظر آندہ (کہ مقصودش بہ تختانی سوم است) عنقریب بہ کران خاطر آزرده گرد و غریب | و این ہمہ خطاست صحیح (تپ یا زہ) است بیای (استاد فخرنی ۵) با من چون گل شکفتہ باشی کہ کہ حلی و زای بچہ چنانکہ قوسی تصریح نمود و چہ یا زہ | گاہی باشی چو کار و با گوشت تپہ | مؤلف یعنی حرکت است چنانکہ در رشیدیست آری عرض کند کہ با این را مختلف ہر دو و انیم و ہر دو با وہ یعنی بسیار است مطلقاً لیکن تپ یا وہ الخط

آمده نیست اگر چه قیاس صحیح است مؤلف عرض نماید که یازده یعنی نوزده بجای نوزده
 کند که ظاهر ادب و نجاست حرف می نماید که کاتبین یک می آید عجب است از محققین که همین رسد بالا
 نقطه باوه را زائد کرده یا ده کردند جا دارد و رابر (تب باوه) هم به تحریف نقل کرده اند
 که این را مبدل آن گیریم که موصوفه بتحتانی بدل (ار و و) دکیو تب باوه -

هم می شو چنانکه بالیوس و بالیوس (ار و و) دکیو **تپیدن** بقول بهار یعنی گرم شدن و منظر آن
 تب باوه - و بهیاری کردن و فرماید که رسم متاثرین به جا

تب باوه اصطلاح بقول برهان بر وزن حتمی است (مخلص کاشی) مخلص نیز
 خمپاره تب و لرزی را گویند که بسبب برآمدگی و تیغ ستم این قدر شب که عاشق کسی ندیده
 بزرگ شدن سپرز بهم رسیده باشد و باین معنی چنین اضطراب کن که صاحب اند نقل بخار
 بجای زای نقطه دارد و ال نقطه دار هم نظر آمده - بهار مؤلف عرض کند که مرکب است از

صاحب جامع ذکر این با (تب بایه) کرده و خان اسم مصدر تب و یای معروف و علامت مصدر
 آرزو هم این را آورده و بذیل تب یا ده هم که به دن - و کامل التصریف است که مضارع آن
 و ال مهله گذشت اشاره این کرده بهار گوید که تب باوه پیش حاصل بالمصدر این -
 یازده یعنی میل و حرکت است و آن از لوازم محققین مصاد این را ترک کرده اند و

این تب و بالعطف افتاد و بسن و زون و گزین و تپیدن را به بله فارسی نوشته اند که بجای
 مستعمل (عصاری) چنان دشمن از بیم می آید (ار و و) دکیو تپیدن -

تیغ توله زده و تو گول گرفتت تب یا زده او (منت خدای را که تمام شد جلد پانزدهم)